

رساله در تحقیق احوال

زندگانی
مولانا جلال الدین محمد

مشہور مولوی

با ۱۵ گراور و ۱ شجره

بخامه

بدیع الزمان فروزانفر

استاد دانشگاه تهران

مطبع و ناشر مطبوعات



کتابفروشی زوار

باسمه تعالی

نزدیک به بیجده سال پیش این رساله که از نظر خوانندگان محترم میگذرد بطبع رسید و بآن مدت نسخ آن کمیاب بلکه نایاب گردید و از دیرباز یاران عزیز و دلباختگان احوال و آثار مولانا تجدید طبع آنرا خواستار می آمدند و این ضعیف بعزت قلم بضاعت و نیز بسبب مشغولی بمقابله دیوان کبیر و تحلیل و شرح مثنوی و تصحیح فیه مافیه و معارف بهاء ولد فرصت و توفیق این خدمت نمی یسافت و چون در نتیجه گذشت روزگار و دوام مطالعه در احوال و آثار مولانا و راهنمایی دوستان دانشمند باسناد و مدارک جدید دست یافته بود پیوسته این هوس در سر می پروراند که تألیفی مستقل متکی بر اسناد و نظرهای تازه تر بنیاد نهد و درباره احوال مولانا بشرح ترسخن گوید لیکن این هوس جامه عمل نپوشید و فرصتی مناسب و حالی شورانگیز که خامه را در بیان حال و زندگانی آتشین آن بزرگ در گردش تواند آورد روی نمود و بتکلف و عبارت پردازی شرح چنان سوز و شوق میسر نمی گشت چه اگر شور و حالتی در تألیف نخستین از خلال عبارت زبانه میزند آن نه از مؤلف کتابست که آن مایه را نگارنده از برکت صحبت پیران آن روزگار و خاصه در سایه ولایت باطن پرور و حال آفرین مادر خویش حاصل کرده بود و اکنون سالهاست تادست عنایت و لطف بی شائبه مادر از سر روی برگرفته و درهای معانی و سوز درون پر روی او فراز کرده اند و آن آتش که از منبع انوار بزرگان در کانون سینه داشت بآهیزشهای سرد و دربرف ریز مشاغل دنیوی فسرده و خاکستر شده است و با چنین فسرده دلی خاموشی بهتری نمود تا اینکه در خرداد ماه سال پیشین دوست عزیز فاضل آقای دکتر سید صادق گوهرین که بآثار مولانا عشقی شگرف دارد الحاج در پیوست و در عذر فرو بست و آقای کبر زوار مدیر محترم کتابفروشی زوار قدم شوق در میدان ارادت نهاد و بر تجدید طبع این رساله همت گماشت و مشکل مادی از

چاپ اول ۱۳۱۵
چاپ دوم ۱۳۳۳
چاپ سوم ۱۳۵۴



کتابفروشی زوار

زندگی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی
تألیف بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه
چاپ چهارم ۱۳۶۱
کتابفروشی زوار تهران
تیراژ ۲۰۰۰ جلد
چاپ افست گلشن

میان برخاست و بهانه را جای کمتر ماند و نگارنده بیاد ایام شیرین گذشته مطالعه رساله را از سر گرفت و بعضی مواضع را اصلاح کرد و اصل را بحالت اولین باز گذاشت و طلسم ترکیب آن را از هم نگشود زیرا چنانکه گذشت آن یادگار ایامی است که از مهربانی و نیکو داشت و تعهد مادر بر خوردار بوده و بحقیقت آنچه نوشته بر توانوار باطن مادر است که بر روزگار و احوال وی تافته و سخن وی را مایه نور بخشیده است ولی بجهت تکمیل بعضی از مطالب را که مفید می پنداشت در آخر کتاب بعنوان «اضافات و توضیحات» اضافه کرد و تهیه فهارس آنرا بر عهده آقای دکتر کوهن گزین گذاشت و آن دوست فاضل خواهش این ضعیف را پذیرفتار آمد و این نقص را مرتفع ساخت و اینک رساله تحقیق در شرح حال مولانا به همراه اضافات و توضیحات و فهارس در دسترس خوانندگان گذارده میشود امید که این خدمت مقبول در گاه مولی و مولانا قرار گیرد.

بتاریخ شنبه اول خرداد ماه ۱۳۳۳ شمسی مطابق نودم رمضان ۱۳۷۳ قمری مقدمه چاپ دوم بخامه این ضعیف بدیع الزمان فروزانفر اصلح الله حاله و مآله بیابان رسید.

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه چاپ اول

یاد دارم که طفل بودم و پدر و عم من در اثناء صحبت اشعاری دل انگیز بطریق مثل می آوردند و از امواج صورت و حرکات آنان آثار سرخوشی و شادمانی محسوس میگردید، وقتی میپرسیدم این شعر از کیست میگفتند که از ملاست.

پدر من و دیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز به همین روش اشعاری بر سر منبر انشاد مینمودند و بعضی از مستمعان که حالتی یا اندک مایه اطلاعی داشتند سر از خوشی می جنبانیدند. وقتی در خانه از قائل شعر تحقیق میکردم در پاسخ من میگفتند از مثنوی است. پیران خاندان و خویشان کهن سال در ضمن قصه و حکایت های گذشته نقل می کردند که جد و جدۀ من اشعار بسیاری از مثنوی حفظ داشته اند و در مجالس و بر سر منبر میخوانده اند.

روایت میشد که نیای من بدین سبب نزد عوام و فقیهان تنگ مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود و پیوسته این طایفه بتلویح یا تصریح او را در روایت اشعار مثنوی سرزنش مینمودند و او گوش بدین سخنان فرامیداد و گاهی نیز منکران را بصوب رشاد ارشاد میکرد و بر ادله واهی آنان خط بطلان میکشید.

میشنیدم که چون جدم تحصیلات خود را بیابان رسانید از استاد اجازه اجتهاد درخواست و او بجهت آزمایش علم و دانش و نیل اوبدرجۀ اجتهاد فرمود تا رساله ای در شرح و بیان این بیت مثنوی بنویسد:

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بیهشی خاصکان اندر اخص

این روایات کم و بیش در وجود من مؤثر میشد و آن اشعار در خاطر نقش میبست ولی هنوز نمیدانستم که ملا کیست و مثنوی چیست.

قدری که درجۀ تحصیل بالا رفت و بخط فارسی آشنائی و از قرائت قرآن فراغ

حاصل آمد و هنگام آن رسید که در مقدمات عربیت خوضی رود و شروعی افتد مرا بمکتب دیگری سپردند که معلم یا باصلاح آخوند آن مکتب پیری بود هشتاد ساله که بخدمت بسیاری از کملین و رجال رسیده بصیرت بیشتر و اطلاع کاملتری داشت.

معلم مکتب پس از آنکه چندی سپری شد، سرگذشت خود را برای ما شرح میداد که من در ایام جوانی صیت حاج ملاهادی حکیم سبزواری را شنیده از بشرویه بسبزواری افتادم، در آن موقع حاج ملاسلطان علی گنابادی (از مشایخ بزرگ قرن اخیر) هم بقصد تحصیل حکمت و ادراک خدمت و صحبت حکیم درسبزواری بسر میبرد و مغنی درس میداد و من مقدمات عربیت را نزد آن بزرگوار خوانده بمحض حاجی حاضر می - گردیدم و در ضمن سرگذشتهای شگفت از حاجی و شاگردان او نقل میکرد و اشعار مثنوی برای مامیخواند و او را در حال خواندن نشاطی عجیب دست میداد.

این مکتب دارپیر که علاوه بر ادراک مجلس حکیم سبزواری در طهران سعادت حضور عده ای بسیار از دانشمندان مانند مرحوم جلوه و آقامحمد رضای قمشه ای را یافته بود حالات و اطوار شگفتی از خود بظهور میآورد و بمثنوی عشق میورزید و رویه مرفته جهان دیده و مجرب و آزاده منش بود و مارا با آزادگی و حریت ضمیر سوق میداد و صحبت او مرا بر آن میداشت که مثنوی را بدست آورم و بخوانم و بتقلید پدر و نیای خود از آن گنجینه آسمانی توشه ای برگیرم و سخنان خود را در مجالس بدان گویهران نمین آرایش دهم.

دردیه کوچک ما که از هر جهت فقیر و بیمایه بود و اهل سواد آن انگشت شمار بودند دسترسی بکتاب مثنوی میسر نمیگردید چه تنهاسه نسخه چاپی آن وجود داشت که دارندگان آن را چون راز عشق مخفی مینمودند و نسخه خانوادگی هم در دست عازیت گیرندگان تلف شده بود. روزگاری گذشت و ایامی بخوشی و تلخی سپری شد تا اینکه عزیمت مشهد جزم گردید و آنجا بمحض استادم مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴) راه یافتیم و بکلی ربهوده آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیده سراز قدم نشناختم و دل برفراق خویشان و پیوستگان نهاده آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فائده برگیرم.

استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و براسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف تر داشت و اشعار فراوان از قدما و شعرا عرب و ایران که انتخاب آنها از جودت فکر و لطف قریحه او حکایت میکرد محفوظ او بود و گاه و بیگاه بقرائت و املاء آن ایات مجلس افاضت و محضر درس را نود و درجانات عدن میساخت و از فرط رغبت بتکمیل طالب علمان همواره اصرار میکرد که آن اشعار گزیده را بنویسند و از بر کنند.

رسم چنان بود که دانش آموزان روشن بین علاوه بر مجلس درس که فیض عام و بمنزله خوان یغما بود و نزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته میشد صبحگاه بحجره خاص که مسکن شبانروزی استاد بود حاضر شوند و آنچه میسر گردد از افاضات و معارف وی بقید کتابت در آورند و ایات و قصائد منتخب عبری و پارسی در دفتر خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده بقصد تصحیح بر استاد فروخوانند.

اما بیشتر محفوظات استاد از گفتار متقدمان پارسی و تازی بود و بایات جزل و حماسیات میلی هر چه تمامتر بخرج میداد و از شعرهای رقیق و نازک کاریهای متأخرین لذت نمی برد و دانش آموزان را هم بمذاق خود مشغول دیوانهای شعراء خراسان میکرد و از مطالعه سخن دیگران باز میداشت.

بنده هم بجهت آنکه عقیده ثابتی با استاد داشتم و راستی آنکه بفضاء ذهن و لطافت قریحه او معجب بودم و بفضائل نفسانی وی عشق میورزیدم و گاهی نیز نظم می یسر و سامان و بیتی شکسته بسته میسر و دم براهنمائی آن فاضل فرشته خوبتبع و مطالعه دیوانهای پیشینیان وقت صرف میکردم چندانکه شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ شاهنامه و دیوان فرخی و مسعود سعد و منوچهری غفلت نمیورزیدم و طبعاً نظر پیروی سلیقه استاد بامولانا جلال الدین سروکاری نداشتم سهلست خالی از انکار هم نبودم.

در آغاز سال ۱۳۰۳ بطهران آمدم و روزگاری پس از آن باز کارم مطالعه همان نوع شعر بود تا بدان غایت که از مطالعه دیوانها خاطر مرا مالالتی شگفت بهم رسید و بیش میلی و رغبتی نماند. در این میانه یکی از دوستان (حاجی ملک الکلام) مرا بخواندن

آثار سنائی خاصه حدیقه هدايت كرد من بموجب گفته اوحديقه را بدست آوردم و از روی
كمال بيرغبتي قراءت آن پرداختم ولی چیزی نگذشت که عهد من با خرم دلی و مسرت
از گفته شاعران تجدید یافت و پنداشتی دري از رحمت برویم گشودند.

در سر ندهم و از حال و کار خود سخن نرانم، حدیقه و آثار سنائی کلید سعادت
دیگر بدست من داد زیرا مرا بآثار و گفتار مولانا جلال الدین راهبر شد و بنده شیفته و
فرشته مشنوی گردیدم و بذوق تمام دل در کار مطالعه آن بستم و هر بیت که بنظرم خوش
و دلکش میآمد حفظ میکردم، اما هنوز نمیدانستم مولانا جلال الدین که بوده و در
چه عهدی میزیسته و کدام حوادث بروی گذشته است.

اما سبب اصلی و باعث حقیقی در توجه این ضعیف به تحقیق تاریخ زندگانی و مطالعه
احوال مولانا جلال الدین آن بود که در تابستان سال ۱۳۰۸ یکی از خداوندان معرفت
فرمود که من درباره ملاقات مولانا باباشیخ سعدی بکتاب تذکره و منابع تاریخی راجع
به زندگانی این دو بزرگ بنگرم و چگونگی آنرا پژوهش کنم. بنده نظر با اهمیت سؤال
همت بستم که هر چه ممکن باشد بغور این موضوع برسم و این نقطه تاریک را روشن کنم
زیرا گمان میکردم که پیشینیان سایر قسمت های تاریخ حیات مولانا را چنانکه باید
واضح و روشن ساخته اند.

بکتاب تذکره و تواریخی که بدین مطلب مربوط مینمود نظر افکندم و مدتی دراز
در سنجش و مقایسه اخبار و روایات صرف کردم، راستی هر چه پیشتر رفتم از مقصود دورتر
افتادم و هر قدر بیشتر خواندم کمتر دانستم و نزدیک بدان بود که عزم قرین فتور گردد
و همت سستی پذیرد و از سر نو میدی روی در کار دیگر کنم، قضا را در مهر ماه همان سال
تدریس تاریخ ادبیات فارسی در دانش سرای عالی (دارالمعلمین عالی آنروز) بدین ضعیف
واگذار شد و ناچار گردیدم که در تاریخ مردان بزرگ و ناموران این کشور استقصائی هر چه
تمامتر کنم تا در نزد دانش جویان بسمت تقصیر موسوم نگردم و داغ اہمال بر جبین کارم
نخورد، بدین جهت تجدید عزم نمودم و دل بر مطالعه دواوین و آثار قدما نهادم و هر چند
میبایست احوال بسیاری از شعرا و نویسندگان را تحقیق نمایم باین همه از مقصود اصلی
هم غافل نبودم و گاه و بیگاه آنچه میافتم بر کاغذ پاره ای تعالیق میکردم و در گوشه ای

میکذاخردم تا نوبت تدریس بشرح احوال و تحقیق آثار مولانا رسید. باردیگر مجموع
آن تعلیقات و یادداشتها را بمیزان خرد سنجیدم و برابر یکدیگر بداشتم، این همه اخباری
سست و متناقض بود که عقل بطلان آن گواهی میداد و در حکم خرد راست نمینمود و
روایتی چند مکرر بود که متأخرین از متقدمین گرفته و بی هیچگونه تأمل و تدبری در
صحت و سقم آن در کتب خود آورده و گاهی برای اظهار قدرت سجعی باردیانر صیعی
بیمزه در عبارت افزوده بودند. دانستم که آنچه آنان نوشته و بنده گرد آورده ام غالباً
افسانه آمیز و از حقیقت و مطابقت تاریخ برکنار است. غم و اندوه گریبان جانم بگرفت،
بر عمر گذشته دریغ میخوردم و راه بجائی نمیبردم و وقت نیز تنگ در آمده بود. در
این میانه خبر شدم که نسخه مناقب افلاکی نزد دوست ارجمند آقای سید عبدالرحیم
خلخالی موجود است، درخواست تا آن نسخه را برسم امانت بدین بنده بفرستند، از
آنجا که ایشان را بنشر آثار گذشتگان اهتمامی بسیار است آن کتاب عزیز و نامه نفیس
را از بنده دریغ ننمودند. قرب يك ماه در مطالعه آن روز و شب مصروف کردم و چند
بار از آغاز تا بانجام خواندم و اخبار صحیح و مطالب تاریخی آن را بی هیچ تصرفی
نقل نمودم.

اما این کتاب هر چند از قدیمترین منابع تاریخ زندگانی مولانا است و مؤلف آن
خود مشنوی خوان تربت شریف بوده و بخدمت سلطان ولد و عده ای از اصحاب مولانا
رسیده و اکثر روایات او منتهی میشود بکسانیکه سعادت ادراک مجلس مولانا یافته اند
با این همه از حسن عقیدت یا نظر بترویج خاندان مولانا اغلب روایات و حکایات را با ذکر
کرامات آمیخته و نیز در نقل سنین و تواریخ بهیچ روی دقت ننموده چندانکه تشخیص
درست از نادریست بدشواری میسر است.

لیکن با همه این خللها این هنر دارد که کاملتر و مشروح ترین کتابی است که در
شرح احوال و زندگانی مولانا و پدر او سلطان العلماء و یاران برگزیده وی صلاح الدین
وحسام الدین و شمس الدین و برهان الدین محقق و پسرش سلطان ولد و چند تن از خاندان
او تألیف کرده اند و مطالعه آن برای کسانی که میخواهند مولانا را بشناسند و از تربیت
اصلی و سیر معنوی او آگاهی یابند ضروری شمرده میشود و اکثر روایات ها که در تذکره